

عرفان، شریعت و فقه

حسین روحانی نژاد*

چکیده

از دیدگاه ارباب معرفت، شریعت، طریقت و حقیقت، به حقیقت واحدی باز می‌گردند و به اعتبارهای گوناگون، بر آن حقیقت واحد، صدق می‌کنند. شریعت، نامی است که بر راه‌های الهی نهاده شده و شامل اصول، فروع، رخصت‌ها و عزیمت‌ها است، و طریقت، عبارت است از پابندی به آن دسته از مسایل شریعت که با احتیاط سازگارتر، و از بهترین و برترین مسایل شمرده می‌شوند. اما حقیقت، عبارت است از اثبات چیزی از راه کشف، عیان، حالت و وجدان و شرع، شامل تمام موردهای پیش‌گفته است. شریعت و حقیقت، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند و هیچ‌گونه ناسازگاری با یکدیگر ندارند؛ زیرا شریعت، همان حقیقت است؛ حقیقتی که شریعت نامیده می‌شود. پندار ناسازگاری شریعت با حقیقت و عکس آن، پنداری باطل است. این‌عربی بر آن است که انسان در هیچ حالی، از دایره حکم شرع، خارج نمی‌شود و شریعت برای همگان با هر حال و صفتی، حکمی دارد. از نظر اهل معرفت باید از فقه و علم احکام شرعی به اندازه نیاز زمان و به اندازه‌ای که در عمل به آن نیاز است، بهره گرفت و راه اعتدال را مرعی داشت. فلسفه وجودی شریعت، تأمین مصلحت‌های دنیا و آخرت است و شناخت آخرت، جز از راه اختیار الهی امکان ندارد و عقل فقط می‌تواند به امکان آخرت حکم کند. پس از انقطاع نبوت تشریحی، نبوت تعریفی یعنی ولایت، که عاری از تشریح است، باقی است. اما تشریح به‌گونه‌ای دیگر در امت محمدی صلی الله علیه و آله و در قالب اجتهاد باقی مانده است و مجتهدان در تشریح و استنباط

*. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

احکام شرعی از ادله، وارثان پیامبران هستند. این وراثت، جز در حوزه احکامی که از راه اجتهاد به دست می آید و تشریح می شود، تحقق نمی یابد. مقرراتی که عالمان امت در چارچوب شریعت، از کتاب و سنت، استنباط می کنند، گونه ای از استمرار و تجدید حیات شریعت است.

واژگان کلیدی: ارباب معرفت، عرفان، فقه، شریعت، شارع، طریقت، حقیقت، فقیهان، مجت.

مقدمه

یکی از بحث هایی که معرکه نظرات میان متصوفه و متشرعان است، بحث شریعت، طریقت و حقیقت است. برخی از متصوفان، متشرعان را مورد نکوهش قرار داده اند که دین را در شریعت فروکاسته و به قشر دین قناعت کرده و از لب لباب دین خویشتن را محروم ساخته اند. برخی از شریعتمداران نیز متصوفان را به بی اعتنایی به شریعت به بهانه گرفتن مغز دین (طریقت و حقیقت) و وانهادن پوسته آن (شریعت) متهم ساخته اند. عمل برخی از متصوفان و عدم رعایت مسایل شریعت از سوی آنان، و دعاوی بی پایه آنان مبنی بر سقوط تکلیف از عهده کسانی که به حق واصل شده اند، مهر تأییدی بر این اتهام درباره همه اهل عرفان نهاده است. این مقاله می کوشد تا دیدگاه اکابر عرفان اصیل اسلامی را در این باره، فرا روی خوانندگان فرهیخته قرار داده، داوری را بر عهده آنان بگذارد. بنابراین، در صدد نقد سخنان صوفیان کم مایه ای که طریقت و حقیقت را دستاویز شریعت گریزی قرار داده اند، برنیامده است.

چیستی شرع، شریعت، طریقت و حقیقت

به نظر ابن عربی، شریعت، همان صراط مستقیم است که رسول خدا ﷺ هنگام نزول آیه کریمه «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» (انعام (۶)، ۱۵۳) به آن اشاره کرد؛ بدین گونه که بر روی زمین خطی مستقیم رسم کرد و خطوطی از دو سوی آن ترسیم فرمود و آنگاه انگشت بر خط راست نهاد و آیه پیش گفته را تلاوت کرد و از ورود به کژراهه ها بر حذر داشت (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۳، ۶۹). این سخن، بیانگر این واقعیت است که جز از شریعه شریعت، نمی توان به شطّ وحی و حقیقت دست یافت.

از دیدگاه ارباب معرفت، شریعت، طریقت و حقیقت، به حقیقت واحدی باز می گردند و به اعتبارهای گوناگون، بر آن حقیقت واحد، صدق می کنند. شریعت، نامی است که بر راه های

الاهی نهاده شده و شامل اصول، فروع، رخصت‌ها و عزیمت‌ها است، و طریقت، عبارت است از پایبندی به آن‌دسته از مسایل شریعت که با احتیاط سازگارتر، و از بهترین و برترین مسایل شمرده می‌شوند. اما حقیقت، عبارت است از اثبات چیزی از راه کشف، عیان، حالت و وجدان. شرع، شامل همه موردهای پیش‌گفته است و می‌توان آن را به گردویی تشبیه کرد که شامل پوسته، مغز و روغن است. گردوی کامل، به منزله شریعت، و مغز مانند طریقت، و روغن مانند حقیقت است. به عبارت دیگر، شریعت، عبارت است از تصدیق افعال پیامبران به قلب، و عمل به سبب آن، و طریقت، عبارت است از تحقق‌بخشیدن به افعال و اخلاق پیامبران در مقام عمل و قیام به حقوق آن، و حقیقت، عبارت است از مشاهده احوال آنان از راه اتصاف به آنها. شریعت، در گفتار خاتم پیامبران متجلی است و طریقت در کردارش بازتاب می‌یابد، و حقیقت در احوال وی نمودار است. چنانکه این واقعیت از آن بزرگوار نقل شده است:

«الشریعة اقوالی، و الطریقه افعالی، و الحقیقه احوالی» (محدث‌نوری، ۱۴۰۸: ۱۱، ۱۷۳؛ ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵: ۴، ۱۲۴).

شریعت از رسالت وی سرچشمه می‌گیرد و طریقت از نبوتش و حقیقت از ولایتش. زیرا رسالت، تبلیغ احکام، سیاست‌ها، تربیت اخلاقی و تعلیم حکمت است که از جنبه نبوت وی حاصل می‌شود و این، همان شریعت است. نبوت، عبارت است از ابراز آنچه از جنبه ولایت وی سرچشمه گرفته است. یعنی شناساندن حضرت حق، اسما، صفات و افعال وی به بندگان تا به صفتهای وی متصف و به اخلاق الاهی متخلق شوند. و این، همان طریقت است. اما ولایت که باطن نبوت و رسالت است، عبارت است از مشاهده ذات، صفات و افعال حق در مظاهرش. و این، همان حقیقت است (آملی، ۱۳۶۸: ۳۴۷-۳۴۳). به عبارت دیگر از نظر اصحاب معرفت، آیین اسلام سه مرتبه دارد:

۱. مرتبه آغازین که شریعت نامیده می‌شود؛
۲. مرتبه میانی که طریقت نامیده می‌شود؛
۳. مرتبه پایانی که حقیقت نامیده می‌شود.

واژه شرع، شامل همه مراتب است و مردمان در ارتباط با این آیین، بر سه گونه هستند: عوام، خواص و خاص‌الخاص. عوام فقط از مرتبه نخست برخوردار هستند، و خواص از مرتبه میانی، و خاص‌الخاص، از مرتبه پایانی.

همان‌گونه که انکار شریعت جایز نیست، انکار طریقت و حقیقت نیز که مراتب عالی تر است، جایز نیست. علامه سیدحیدر آملی، فرقه امامیه را به دو قسم تقسیم می‌کند:

۱. مؤمنان که به ظاهر علوم خود یعنی شریعت و اسلام و ایمان تکیه دارند؛
۲. مؤمنان ممتحن که به باطن علوم خود یعنی طریقت و حقیقت و ایقان تکیه دارند (همو، ۱۳۶۸: ۴۱).

به نظر وی شریعت، طریقت و حقیقت، نام‌های مترادفی هستند که به اعتبارهای گوناگون بر حقیقت واحدی، صدق می‌کنند و در حقیقت در آنها اختلافی نیست. شریعت، اسمی است که برای راه‌های الهی وضع شده و مشتمل بر اصول، فروع، رخصت‌ها، عزیمت‌ها و خوب و خوب‌تر آن است. طریقت، عبارت است از دریافت احوط، احسن و اقوم مسایل شریعت؛ و هر مسلکی که انسان در مقام سلوک، احسن، اقوم احوط، اوصاف و احوال آن را پیشه خود سازد، طریقت نامیده می‌شود. و اما حقیقت، عبارت است از اثبات شی‌ای از راه کشف یا عیان یا حالت و وجدان. سخن پیامبر گرامی اسلام ﷺ به حارثه بیانگر همین مطلب است. ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله، امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

«اسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَارِثَةَ بْنَ مَالِكِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ بْنُ مَالِكٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَأَسْهَرْتُ لَيْلِي وَأَطْمَأْتُ هَوَاجِرِي وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي [وَ] قَدْ وَضِعَ لِلْحِسَابِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَرَاوِرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَبْصَرَتْ فَاثْبِتْ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْ حَارِثَةَ الشَّهَادَةَ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا أَيَّامًا حَتَّى بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَرِيَّةً فَبِعَثَهُ فِيهَا فَقَاتَلَ فُقَاتِلَ تِسْعَةَ أَوْ ثَمَانِيَةَ ثُمَّ قُتِلَ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲، ۵۴).

«پیامبر ﷺ رو کرد به حارثه بن مالک بن نعمان انصاری و فرمود: «حارثه بن مالک! چطور می‌باشی؟ حارثه گفت: «ای رسول خدا ﷺ در حالی هستم که حقا مؤمنم». پیامبر ﷺ فرمود: «برای هر چیزی حقیقتی است، «حقیقت» گفته تو چیست؟». گفت: «ای رسول خدا ﷺ! نفسم از دنیا روی برتافته و به آن بی‌توجه است؛ در نتیجه شبم را بیدار و نیمروزم را تشنه و روزه‌دار ساخته است (کنایه از اینکه از خوف خدا، شب‌ها، شب‌زنده‌دار و مشغول

مناجات با پروردگار، و روزها، روزه‌دار هستم و تشنگی شدید نیمروز گرم عربستان را تحمل می‌کنم) و گویا به عرش پروردگارم می‌نگرم که برای حسابرسی برپا شده و گویا به بهشتیان می‌نگرم که در بهشت به دیدار یکدیگر می‌روند، و گویا صدای دوزخیان را می‌شنوم که پارس می‌کنند و زوزه می‌کشند». پیامبر ﷺ فرمود: «(تو) بنده‌ای هستی که خداوند دلش را منور ساخته است، به حقیقت رسیدی، ملازم آن باش». حارثه گفت: ای پیامبر ﷺ! خدا را برای من بخوان تا شهادت با تو را روزیم کند! پیامبر ﷺ گفت: «خدا یا شهادت را روزی حارثه کن!».

چیزی نگذشت که پیامبر ﷺ سرپه‌ای (= سپاهی که خود رسول خدا ﷺ در آن حضور نداشت) را فرستاد و حارثه را هم با آنها اعزام کرد. وی جنگید و پس از آنکه ۹ یا ۸ نفر را کشت، به شهادت رسید».

در این واقعه، ایمان حارثه به غیب، حق و شریعت است و کشف و یافت وی بهشت و دوزخ و عرش را حقیقت است، و زهد وی در دنیا و شب‌زنده‌داری و تشنگی وی، طریقت است. شرع نیز شامل تمام موردها است؛ زیرا شرع مانند گردوی کامل است که مشتمل بر مغز، روغن و پوسته است. گردوی کامل به منزله شریعت، و مغز مانند طریقت و روغن مانند حقیقت است. چنانکه در وصف نماز نیز گفته‌اند: نماز، نماد سه چیز است: خدمت، قربت و وصلت. خدمت، همان شریعت، قربت، طریقت و وصلت، حقیقت است و نام نماز در بر دارنده تمام آنها است. خدای متعال در قرآن کریم به این کشف در مراتب سه‌گانه‌اش اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر (۱۰۲)، ۵-۸).
«إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ» (واقعه (۵۶)، ۹۵).

زیرا مرتبه نخست (عِلْمُ الْيَقِينِ) به منزله شریعت است، و مرتبه دوم (عَيْنُ الْيَقِينِ) به مثابه طریقت، و مرتبه سوم (حَقُّ الْيَقِينِ) به مثابه حقیقت. به عبارت دیگر شریعت عبارت است از تصدیق افعال پیامبران به قلب، و عمل به سبب آن، و طریقت عبارت است از تحقق بخشیدن به افعال و اخلاق آنان در مقام عمل، و قیام به حقوق آن، و حقیقت عبارت است از مشاهده احوال آنان ذوقاً و اتصاف به آنها.

شرع رسول خدا ﷺ مشتمل بر شریعت، طریقت و حقیقت است؛ زیرا از آن بزرگوار نقل شده است که فرمود:

«الشريعة احوالی، و الطريقة افعالی، و الحقیقة احوالی...» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۱۱، ۱۷۳).

شریعت در حقیقت، مقتضای رسالت و طریقت مقتضای نبوت و حقیقت مقتضای ولایت است؛ زیرا رسالت عبارت است از تبلیغ آنچه برای شخص پیامبر از جهت نبوت حاصل می‌شود، از احکام، سیاست، تربیت اخلاقی و تعلیم حکمت و این عین شریعت است و نبوت عبارت است از اظهار آنچه از جهت ولایت برای وی حاصل شده است از اطلاع بر شناخت ذات حق، اسما، صفات، افعال و احکام وی برای بندگانش؛ تا به صفاتش متصف و به اخلاقیات متخلق شوند. این، عین طریقت است. ولایت عبارت است از مشاهده ذات، صفات و افعال حق در مظاهر کمالات و مجالی تعینات وی ازلاً و ابداً و این، عین حقیقت است.

مقصود این است که شرع الهی و وضع نبوی، حقیقت واحدی است که مشتمل بر شریعت، طریقت و حقیقت است و این اسما بر آن حقیقت واحد بر سبیل ترادف و به اعتبار گوناگون صادق است (آملی، ۱۳۶۸: ۳۴۷-۳۴۳).

علامه سیدحیدر آملی رحمته الله مراتب مردمان را به طور کلی بر سه‌گونه می‌داند: حالت ابتداء، حالت وسط و حالت نهایت. شریعت اسم وضع الهی و شرع نبوی، از حیث بدایت است و طریقت اسم آن، از حیث وسط است و حقیقت، اسم آن از حیث نهایت است. شرع اسم جامع همه مراتب است. مرتبه نخست آن برای عموم مردم است و مرتبه دوم آن برای خواص و مرتبه سوم برای خاص‌الخاص است.

به نظر وی همان‌گونه که انکار شریعت که مرتبه‌ای از مراتب پیامبران است، جایز نیست، انکار طریقت و حقیقت نیز که مراتب عالی‌تر از مراتب آنان شمرده می‌شوند جایز نیست (همان: ۳۵۲-۳۵۰).

به هر حال، هر چند شریعت و طریقت و حقیقت، به حسب حقیقت یک چیز شمرده می‌شوند، اما طریقت از نظر رفعت و قدر و منزلت، برتر از شریعت است و حقیقت، مرتبه و شرافت آن، عالی‌تر از هر دو هستند. همین‌طور است نسبت به اهل این مراتب؛ زیرا شریعت، مرتبه اولیه است و طریقت مرتبه وسط و حقیقت مرتبه پایانی. پس هم‌چنانکه مرتبه وسط نسبت به مرتبه بدایت، کمال آن شمرده می‌شود و حصول مرتبه وسط بدون مرتبه بدایت،

صورت نمی‌بندد، همچنین نهایت کمال مرتبه وسط شمرده می‌شود و بدون آن، حصول آن امکان ندارد. یعنی مافوق آن بدون مرتبه پایین‌تر، صحیح نیست اما عکس آن صحیح است؛ به این معنا که شریعت صحیح است به خلاف طریقت؛ و طریقت صحیح است به خلاف حقیقت (همان: ۳۵۴).

ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری (۴۶۵-۳۷۶ق) شریعت را امر به التزام بندگی و حقیقت را مشاهدت ربوبیت می‌داند و شریعتی را که مؤید به حقیقت نباشد، قابل قبول نمی‌داند و حقیقتی را که وابسته و مرتبط با شریعت نباشد، به هیچ صورت قابل حصول نمی‌داند. شریعت، تکلیف خلق را مشخص می‌کند و حقیقت از تصریف حق، خیر می‌دهد، شریعت، پرستیدن حق است و حقیقت، دیدن حق. شریعت، قیام‌کردن است به آنچه فرمود، و حقیقت دیدن است آن را که قضا و تقدیر کرد. استاد بوعلی دقاق گفته است:

«ایاک نعبد، نگاه‌داشتن شریعت است و ایاک نستعین، اقرار به حقیقت» (قشیری، ۱۳۷۴:

۱۲۷).

علی بن عثمان هجویری (متوفای ۴۶۵ق) شریعت و حقیقت را دو عبارت از عبارتهای عارفان می‌داند که اولی بیانگر صحت حال ظاهر است و دومی بیانگر حالت باطن. به نظر وی درباره شریعت و حقیقت، دو گروه در اشتباه هستند: یکی عالمان ظاهر که میان این دو فرق نمی‌گذارند و شریعت را حقیقت و حقیقت را شریعت می‌دانند و دیگر گروهی که می‌گویند چون حقیقت مکشوف شود، شریعت از میان بر می‌خیزد.

به نظر وی حقیقت عبارت است از معنایی که نسخ بر آن روا نیست و از عهد آدم تا فناء عالم، حکم آن یکسان است؛ مانند معرفت حق و صحت عمل در پرتو خلوص نیت و شریعت عبارت است از معنایی که نسخ و تبدیل بر آن روا است؛ مانند اوامر. شریعت، فعل بنده است و حقیقت، داشت و حفظ و عصمت خداوند (هجویری، ۱۳۷۶: ۴۹۸-۴۹۹).

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (متوفای ۷۳۶ق) شریعت را میزان کلی عادل معتدلی می‌داند که خلیفه کامل خدای سبحان آن را از جانب حقیقت آن [حقیقت آن] می‌آورد تا حکم وحدت و عدالت را بر طرف خلقت او که اولاً جانب نبوت وی فی‌نفسه به آن تعلق دارد و ثانیاً به واسطه وی مدد وجودی می‌گیرد، به وسیله وی حفظ کند تا احکام امکانی و آثار متکثره نفسانی و شیطانی در وی اثر نگذارد. پس این میزان کلی، شریعت نامیده می‌شود.

گاهی شریعت را در معنای امر به التزام به عبودیت به کار می‌برند و حقیقت را در معنای مشاهده ربوبیت؛ به این معنا که فاعل در تمام اشیاء، خدا است. پس شریعت تکلیف خلق را آورده است و حقیقت اثباتی است از تصدیق حق (کاشانی، ۱۳۷۹: ۳۳۹ - ۳۳۸).

مستملی بخاری (متوفای ۴۳۴ق) در کتاب شرح تعرف آورده است که:

«اقتدا به رسول، شریعت است و افتقار به حق تعالی حقیقت است و حقیقت بی‌شریعت راست نباشد و شریعت بی‌حقیقت درست نیاید» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۱، ۲۲۲).

عین‌القضاء، عبدالله بن محمد (۵۲۵-۴۹۲ق) شریعت را عامل بازدارنده و کنترل‌کننده گفتن حقیقت در صورت نبودن مصلحت و ظرفیت، دانسته و گفته است:

«دریغا اگر شریعت، بند دیوانگی حقیقت آمده نیستی، بگفتمی که روح چیست؛ اما غیرت الاهی نمی‌گذارد که گفته شود» (عین‌القضاء همدانی، ۱۳۷۰: ۱۴۸).

از شیخ ابوسعید ابوالخیر نیز ابیاتی نقل کرده است که گویای آن است که شریعت آنان را از گفتن هر مطلبی منع کرده است (همان: ۱۵۵):

ای دریغا روح قدسی کز همه پوشیده است پس که دیده است روی او و نام کشیده است هر که بیند در زمان از حسن او کافر شود ای دریغا کین شریعت گفت ما ببریده است به نظر وی سعادت و شقاوت انسان در آخرت در گرو افعال وی در چارچوب شریعت است:

«پس شریعت را نصب کردند، و پیامبران را بفرستادند، و سعادت و شقاوت انسان را در آخرت به افعال وی باز بستند» (همان: ۱۸۲).

در جای دیگری از نگاهبانی شریعت درباره ربوبیت سخن گفته است:

«دریغا نمی‌یازم گفتن! مگر که شریعت را ندیده‌ای که نگاهبان شده است بر آنها که از ربوبیت سخنی گویند؟...» (همان: ۲۳۰).

شاید مراد از این ربوبیت همان باشد که در احادیث ما از آن به عنوان کنه جوهره عبودیت یاد شده است:

«العبودية جوهره کنهها الربوبية» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۵: ۳، ۱۷۹۸)

عین‌القضاء، در سخنی دیگر به این نکته اشاره دارد که برای دیدن جمال حقیقت نخست باید جمال شریعت را مشاهده کرد. پروانه تا از آتش دور است، نصیبش فقط نور است و چون خود را بر آتش زند، از خود بی‌خود شود:

«... تو هنوز جمال شریعت ندیده‌ای، جمال حقیقت کی بینی؟ و اگر خواهی این را مثال گویم گوش دار: پروانه که عاشق آتش است، وی را هیچ حظی نیست از آتش تا دور است مگر از نور وی، و چون خود را بر آتش زند، بی‌خود شود، و از وی هیچ پروانگی بنماند و جمله آتش شود...» (عین‌القضاء همدانی، ۱۳۷۰: ۲۴۲).

شریعت بر سالکان دیوانه حقیقت، بند نهاده است:

«ای دوست هرگز دیده‌ای که دیوانگان را بند بر نهند؟ گروهی از سالکان، دیوانه حقیقت آمدند، صاحب شریعت به نور نبوت دانست که دیوانگان را بند بر باید نهاد؛ شریعت را بند ایشان کردند» (همان: ۲۰۴).

سالکان کوی ربوبیت و روندگان به عالم قدس الوهیت، چون به خود آمدند، گفتند که عصمت شریعت برای عصمت قالب شرط است. (همان: ۲۰۸).

عین‌القضاء اما گاه عنان اعتدال از کف می‌دهد و شریعت را عالم عادت پرستی و شریعت‌ورزی را عادت پرستی قلمداد می‌کند و حقیقت‌ورزی را در گرو گذار از عادت پرستی می‌داند. البته شریعت را به دو قسم تقسیم می‌کند: شریعت حقیقت و شریعت عادت. نکوهش وی نسبت به شریعت عادت است (همان: ۳۲۰).

البته چنانکه می‌دانیم عین‌القضاء همدانی از جمله شطاحانی است که سخنان تند و بی‌پروای وی باعث شد به زندان گرفتار آید و به‌رغم انتشار دفاعیات و کوشش برای رفع اتهام از خود و کوشش فراوان برای جلب‌نظر عالمان و اندیشمندان، سرانجام جان خود را بر سر این سودا نهد و کوشش وی مؤثر نیافتد.

آیا شریعت فقط قیدوبند گروهی از سالکان و مجذوبان است یا برای همه مردمان؟ بدیهی است شریعت برای همگان است. عامل سعادت و نجات انسان‌ها است، نه بندی بر پای دیوانگان.

پیوند شریعت و حقیقت

شریعت و حقیقت، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند و هیچ‌گونه ناسازگاری با یکدیگر ندارند؛ زیرا شریعت، همان حقیقت است؛ حقیقتی که شریعت نامیده می‌شود. پندار ناسازگاری شریعت با حقیقت و برعکس، پنداری باطل است. بلکه شریعت عین حقیقت است. شریعت زنده و بویا، مرکب از جسم و جان است؛ جسم آن، فقه یا علم احکام است، و جان آن، حقیقت. در آنجا بیش از یک چیز وجود ندارد، و آن، شریعت است. شریعت و حقیقت، در یک موطن گرد آمده‌اند. شریعت، علم احکام در قلمرو دنیا است و حقیقت، علم آخرت. اما بر آن بخش از احکام حقیقت که ظاهر است، نام شریعت نهاده‌اند، و بر آن بخش از احکام حقیقت که باطن است، عنوان حقیقت را اطلاق کرده‌اند. ادعای وجود حقیقت، بدون شریعت، ادعایی است نادرست. شریعت، حافظ حقیقت و در بردارنده آن است (محمود الغراب، ۱۴۲۰: ۳۸-۳۷).

بر پایی شریعت، بدون حقیقت و همچنین استواری حقیقت بدون حفظ شریعت محال است. رابطه شریعت و حقیقت، چون رابطه جسم و جان است. شخص به جان زنده است. چون جان از وی جدا شود، به مرداری میدل می‌شود. همچنین شریعت بی حقیقت، ریا و حقیقت بی شریعت، نفاق است. در آیه شریفه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت ۲۹)، (۶۹)، مجاهدت، اشاره به شریعت و هدایت، اشاره به حقیقت است. در آن یکی بنده می‌کوشد احکام ظاهر را حفظ کند، و در این یکی حق، احوال باطن وی را حفظ می‌کند. بنابراین، شریعت، از مکاسب است و حقیقت، از مواهب. (هجوی، ۱۳۷۶: ۴۹۹-۴۹۸).

برخی پنداشته‌اند شریعت با حقیقت ناسازگار است. این، پندار باطلی است، بلکه حقیقت، عین شریعت است. شریعت، مرکب است از روح و جسم. فقه یا علم احکام، به منزله جسم آن است، و حقیقت، به منزله روح آن. در آنجا بیش از یک چیز وجود ندارد، و آن، شریعت است. شریعت و حقیقت در یک موطن گرد آمده‌اند. شریعت، علم احکام در قلمرو دنیا، و حقیقت، علم آخرت است. تفکیک میان شریعت و حقیقت، یک امر قراردادی است. بر آن بخش از احکام حقیقت که ظاهر است، شریعت نام نهاده‌اند، و بر آن بخش از احکام حقیقت که باطن است، حضرت حق جل و جلاله که شارع است، خود به ظاهر و باطن نامیده می‌شود و هر دو اسم برایش حقیقت است. هر کس ادعای حقیقتی منهای شریعت کند، ادعای نادرستی کرده است. شریعت، حافظ حقیقت و مشتمل بر آن است (محمود الغراب، ۱۴۲۰: ۳۸-۳۷).

گستره شریعت

با آنکه به نظر فقیهان در حال جنون، فراموشی، خواب و عدم بلوغ، تکلیف یا به کلی زایل می‌شود یا به حال تعلیق در می‌آید، اما ابن عربی بر آن است که انسان در هیچ حالی حتی در حالت‌های پیش‌گفته، از دایره حکم شرع خارج نمی‌شود و شریعت برای همگان با هر حال و صفتی، حکمی دارد، حتی کسانی که فقیهان می‌گویند خطاب شرع از آنان بر داشته شده است. به نظر ابن عربی درباره آنها اباحه تصرف به مقتضای طبیعت آنها جاری است؛ بنابراین بر آنان حرجی نیست. همان‌گونه که حکم عاقل بالغ در موردهایی اباحه است. و از آنجا که شرع، عبارت از حکم خدا درباره اشیاء است و هیچ شی‌ای از حکم خدا خارج نیست، پس تمام اشیاء در گستره شریعت قرار دارند. البته تعلق احکام شرع به اعیان، به لحاظ احوال آنها است و دگرگونی حکم شرع درباره اعیان اشیاء، به علت دگرگونی احوال آنها است.

۱۰۱

در فقه، شریعت و فقه

بنابراین، شرع درباره حال کودکی، بی‌هوشی، جنون، غلبه حال، فناء، مستی و مرض احکامی دارد. انسان در هیچ حالی حتی حال جنون، فراموشی، خواب و عدم بلوغ از دایره حکم شریعت بیرون نیست. حکم شرعی انسان در چنین احوالی، اباحه تصرف به مقتضای حکم طبیعت است. مگر شریعت، چیزی جز حکم خدا درباره اشیاء است؟ و مگر چیزی هست که از حوزه حکم خدا بیرون باشد؟ البته تعلق احکام شرعی به اعیان، به اعتبار احوال آنها است و اگر دیده می‌شود که حکم شرع درباره عین، گوناگون است، از آن‌رو است که احوال آن دگرگون است (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۱، ۴۸۶).

علم فقه از دیدگاه سیدحیدر آملی بسیار گسترده است و کسی نمی‌تواند به تحقیق بر آن احاطه پیدا کند؛ زیرا فروع فراوانی دارد. فقه به حسب زمان و اشخاص، مرتب است، و هر زمان ویژگی‌هایی دارد و هر شخصی استعداد خاصی دارد. باب استنباط مسایل بسیار گسترده است و هر کس می‌تواند هزار فرع را بر یک اصل، متفرع کند. از این‌رو، میان فقیهان اختلاف فراوان وجود دارد و از آن خلاصی ندارند و هنگامی به کلی از آن خلاصی حاصل خواهند کرد که حضرت مهدی (عج) ظهور کند. فقط وی آنان را از اختلاف می‌رهاند؛ زیرا در زمانش اجتهاد، استنباط و استخراج فروع از اصول به وسیله رأی و قیاس، مرتفع می‌شود (آملی، ۱۳۶۸: ۵۳۱).

نیاز به شریعت و فقه

از نظر اهل معرفت، باید از فقه و علم احکام شرعی به اندازه نیاز زمان و به اندازه‌ای که در عمل به آن نیاز است، بهره گرفت و راه اعتدال را مرعی داشت. علم برای روح انسان به منزله غذا است. اما تمام غذاها به یک اندازه مورد نیاز انسان نیستند. نیاز روح به علم احکام شرعی، کمتر از نیازش به علم به مبدأ و معاد و معرفت خدای سبحان و رستخیز است (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۱، ۵۸۱؛ محمود الغراب، ۱۴۲۰: ۵-۶).

البته این سخن از منزلت فقه نمی‌کاهد و نقش شریعت را در سعادت انسان کم‌رنگ نمی‌کند، بلکه تأکید می‌کند که شریعت، راه روشن سعادت و نجات است و هر کس می‌خواهد نجات یابد، باید پای در جاده شریعت گذارد، زیرا هر کس شریعت را وا نهد، جز هلاکت، فرجامی ندارد.

نجم‌الدین ابوبکر عبدالله محمد بن شاهاور بن انوشروان رازی ملقب به نجم رازی و معروف به دایه (۶۱۸-۵۷۳ق) فصل پنجم کتاب *مرصاد العباد* را در بیان تربیت قالب انسان بر قانون شریعت قرار داده است. وی برای تربیت و اثرپذیری بُعدهای گوناگون انسان فرایند خاصی را ترسیم می‌کند. به نظر وی وقتی فیض از عالم غیب به مدد انسان می‌آید، نخست در ملکوت ارواح اثر می‌گذارد و از آنجا به دل راه می‌یابد، و از دل به نفس، و از نفس به قالب انسان. هر کدام از آنها به سهم خود نصیبی می‌برند و از سوی دیگر اگر بر صورت قالب، عملی ظلمانی و نفسانی پدید آید، اثر آن ظلمت، نخست به نفس می‌رسد و آنگاه تیرگی آن بر دل می‌نشیند و از دل غشاوه‌ای بر روح می‌افتد و نور آن را در حجاب قرار می‌دهد و به قدر آن حجاب، راه روح به عالم غیب بسته می‌شود و شنوایی و گویایی و دانایی روح، رو به کاهش می‌نهد. اگر این پرده در پرتو قانون شریعت، برداشته نشود و مرض معالجه نشود، بیم آن است که دل دچار ختم شود:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ» (بقره ۲، ۷).

«خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده است.»

و کلیدی که می‌تواند این طلسم را بگشاید، شریعت است. همچنین مشمول آیه ذیل شود:

«صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (همان: ۶۶).

«کر، لال و کور هستند. [و] در نمی‌یابند.»

شریعت دو جنبه دارد: ظاهر و باطن. ظاهر آن اعمال بدنی است. اعمال بدنی کلیدی است که با آن طلسم صورت قالب انسان گشوده می‌شود. این کلید پنج دندانه دارد: نماز، روزه، زکات، حج و کلمه شهادت. قفل یا به تعبیر نجم رازی طلسم صورت قالب که به پنج بند حواس بسته شده است، با کلید پنج دندانه «بُنی الاسلام علی خمس» گشوده می‌شود. این ظاهر شریعت است. اما باطن شریعت، اعمال قلبی، سرّی و روحی است و آن را طریقت می‌خوانند. و طریقت، کلیدی است که با آن باطن انسان گشوده می‌شود تا به عالم حقیقت راه یابد.

پیروان پیامبران، نخست باید با کلید شریعت به گشودن طلسم صورت بپردازند، و آنگاه از کلید طریقت بهره بگیرند. ابتدا باید هر عضو را به عملی که به آن فرمان داده‌اند، مشغول کرد و از عملی که نهی کرده‌اند، باز داشت. تا هر دندانه این کلید در جایگاه خود درست قرار نگیرد، قفل گشوده نمی‌شود و انوار ایمان از غیب به دل نمی‌تابد. چون تربیت صورت قالب براساس قانون شریعت به کمال رسد، ایمان قلبی به کمال می‌رسد؛ چنانکه در حدیث آمده است:

«لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه...» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۹، ۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۸، ۷۲، ۲۶۲ و دیلمی، ۱۴۱۲: ۱، ۱۰۳).

اما پنج رکن شریعت به مثابه پنج دندانه کلید است و بندهای پنج حس با آنها گشوده می‌شود؛ زیرا از راه این پنج حس، آفت‌ها و حجاب‌ها برای انسان پدید می‌آید و وی را به مرتبه حیوانات تنزل می‌دهد. آنان که با این کلید، بندهای حواس را نگشایند و از صفتهای حیوانات خود را نرهانند، مشمول این آیه شریفه هستند که: «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف (۷)، ۱۷۹). چرا که حیوانات، فاقد حسی که با آن به ادراک عالم علوی و آخرت باقی بپردازند، هستند، در صورتی که انسان از چنین امکانی برخوردار است، اما احیاناً از آن بهره نمی‌گیرد و فقط از تمتعات حیوانی بهره می‌گیرد. از این رو قرآن کریم وی را مانند حیوانات بلکه بدتر از آنها می‌شمارد. اینان از دولت آخرت که پارسایان از آن برخوردار هستند، بی‌نصیب و محروم هستند؛ همان دولتی که قرآن از آن این‌گونه یاد می‌کند:

«وَإِذَا رَأَيْتُ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (انسان (۷۶)، ۲۰).

«و چون آنجا را بنگری، ناز و نعمت [فراوان] و ملک بی‌کران بینی.»

شریعت را برای انسان‌ها فرستاده‌اند تا تصرف‌هایش در مراتع حیوانی از روی طبع نباشد بلکه به فرمان خدای سبحان باشد؛ زیرا کاری که به فرمان حق صورت گیرد، عین نور است و رفع حجاب می‌کند اما کاری که براساس طبع صورت گیرد، از آن، ظلمت می‌تراود و حجاب بر حجاب می‌نشیند و ظلمت، تیرگی متراکم، انانیت و رعونت نفس پدید می‌آید. نکته دیگر اینکه هر یک از مبانی و ارکان شرع، یادآور قرارگاه نخست انسان در آن عالم است و وی را به بازگشت به مقام پیشین و جوار قرب رب‌العالمین فرا می‌خواند. (نجم‌رازی، ۱۳۷۹: ۱۶۶-۱۵۹).

عزیز بن محمد نسفی از عارفان قرن هشتم در کتاب معروف خود *الانسان الکامل* که شهرت جهانی دارد و با پیش‌گفتار هانری کربن و تصحیح و مقدمه ماریژان موله به چاپ رسیده است، فصلی را به بیان شریعت، طریقت و حقیقت اختصاص داده است. وی به حدیث نبوی معروف میان عارفان استناد می‌کند:

«الشريعة احوالی، و الطريقة افعالی، و الحقيقة احوالی» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۱۱، ۱۷۳).

یعنی شریعت را گفتار، طریقت را کردار و حقیقت را دید پیامبران می‌داند. سالک باید نخست از علم شریعت به قدر کفایت بیاموزد و آنچه در مقام عمل به طریقت ضرر است، به جای آورد تا به قدر کوشش خود، از انوار حقیقت برخوردار شود. به نظر وی هر کس آنچه را پیامبر اکرم ﷺ فرموده است، قبول کند، در شمار اهل شریعت است و هر که آنچه را پیامبر اکرم ﷺ انجام می‌داده و سیره عملی آن حضرت بوده است، انجام دهد، در زمره اهل طریقت است، و هر کس آنچه را پیامبر اکرم ﷺ شهود می‌کرده است ببیند، از اهل حقیقت شمرده می‌شود. مردمان بر چند دسته‌اند: برخی هر سه را به کمال دارند و برخی یکی را دارند و برخی دیگر دو مورد و عده‌ای هیچ ندارند. انسان کامل، در شریعت، طریقت و حقیقت، تمام است و آنان که هیچ ندارند، ناقص و در شمار حیوانات هستند (نسفی، ۱۳۷۹: ۷۴-۷۳).

برخی از عرفان‌پژوهان، حقیقت را عبارت از آن می‌دانند که انسان ببیند که این خدا است که در آفرینش خود تصرف می‌کند و هدایت و ضلالت، عزت و ذلت، توفیق و خذلان، عزل و نصب، خیر و شر، نفع و ضرر و... به دست وی است. به عبارت دیگر، حقیقت، عبارت است از تعریف و شریعت عبارت است از تکلیف. یعنی شریعت آن است که تکلیف به آن وارد شده است و حقیقت آن است که تعریف به آن وارد شده است. شریعت، مؤید به حقیقت است و

حقیقت، مؤید به شریعت. هر شریعتی از جهتی حقیقت است و هر حقیقتی شریعت. شریعت، اشاره به واجبات و محرمات است و حقیقت اشاره به مکاشفات. شریعت، وجود افعال است و حقیقت، شهود احوال. نیز حقیقت آن است که وی را ببینی و شهود کنی. شریعت، دعوت و حقیقت، تقریب و مودت و محبت است. شریعت کتاب و سنت و حقیقت مشاهده قهر و منت است.

حقیقت، نتیجه طریقت و طریقت، نتیجه شریعت است. وقتی انسان به شریعت به دور از هر پیرایه‌ای عمل کند و آنچه را به ورع و تقوا نزدیک‌تر است انجام دهد و به رخصت‌ها ننگرد، طریقت از گریبان‌ش سر بر می‌آورد و چون طریقت را منقح و پاک سازد، اسرار حقیقت سر می‌زند.

کسی که در طریقت گام نهد، باید برای دست‌یابی به اسرار طریقت، از پاره‌ای از مباحات شرع، صرف‌نظر کند. گرچه با معیار شریعت، پس از تحصیل مال از راه حلال و پرداخت حقوق مالی، گردآوری و ذخیره‌سازی مال، مباح و مشروع است، اما از دید اهل معرفت، تنزل از درجه زهد و توکل است. از نگاه شریعت، هنگامی روزه انسان باطل می‌شود که انسان یکی از مفطرات را مرتکب شود؛ به‌طور مثال بخورد. اما از نگاه اهل طریقت وقتی انسان مرتکب غیبت شود، روزه‌اش باطل می‌شود و از منظر حقیقت، روزه انسان با خطور اندیشه غیرالاهی به قلبش باطل می‌شود. اما نباید از این نکته دقیق، غفلت کرد که وقوف به اسرار حقیقت، جز از راه اعمالی که صاحب شریعت، بیان فرموده است، امکانپذیر نیست؛ زیرا هر طریقتی که با شریعت مخالف باشد، کفر است و هر حقیقتی که گواهی از کتاب و سنت نداشته باشد، الحاد و زندقه است (نقش‌بندی خالدی، بی‌تا: ۹۳-۹۲).

فقیه و عارف، معلم نقوس مستعد، جمال السالکین، آیت‌الحق ملاحسین‌قلی همدانی رحمته‌الله بر التزام به شریعت تأکید می‌کند و قرب به حضرت حق جل و جلاله را فقط از راه شرع شریف، امکانپذیر می‌داند. وی در آغاز یکی از دستورالعمل‌های ارجمند عرفانی خود می‌گوید:

«مخفی نماند بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات، سکانات، تکلمات، لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت ملک الملوک جل جلاله نیست، و به خرافات ذوقیه - اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است کما دأب الجهال و الصوفیه «خذلهم الله جل جلاله» - راه رفتن لا یوجب الا بعداً. حتی شخص هر گاه ملتزم بر نزدن

شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت امامان اطهار علیهم‌السلام داشته باشد، باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد و هکذا اگر در کیفیت ذکر به غیر ماورد عن السادات المعصومین علیهم‌السلام عمل کند؛ بناءً علیهذا باید مقید بدارد شرع شریف را، و اهتمام کند هر چه در شرع شریف اهتمام بر آن شده» (امیری، ۱۳۸۰: ۱۴).

فلسفه شریعت

فلسفه وجودی شریعت، تأمین مصلحت‌های دنیا و آخرت است و شناخت آخرت جز از راه اخبار الاهی امکان ندارد و عقل فقط می‌تواند به امکان آخرت حکم کند (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۳، ۳۸۴). شریعت، ادب عبودیت را می‌آموزد و شرایع، آداب عبودیت و راه و رسم بندگی را فرا روی بشر می‌نهند (همان: ۲۸۴).

از این‌رو باید به تمام احکام شرعی با تمام حدها و رسوم آن، عمل شود و فقط به علم آن بسنده نشود. تحلیله و آراستن روح به فضیلت‌ها و مکارم اخلاقی، در گرو رعایت آداب شریعت است. در خودسازی باید از اتخاذ شیوه‌های ذوقی و استحسانی و بر گرفته از دیگر مکتب‌ها، پرهیز کرد و فرمان خدای سبحان را محور و مدار عمل قرار داد. اوامر الاهی را باید مو به مو امتثال کرد و از ارتکاب نواهی باز ایستاد و در موردهای تخییر، به آنچه نزد وی محبوب‌تر است و رجحان دارد، عمل کرد؛ زیرا از جمله مکارم اخلاقی، امتثال اوامر مولا است (همان: ۳، باب ۲۸۵، س ۲۵).

شریعت، فقط برای آن نیست که در پناه آن، اموال، انساب و جان انسان‌ها محفوظ بماند، بلکه برای آن است که افزون بر اینها، امور اخروی و حقیقت‌های معنوی برای انسان مکشوف شود. درباره نخست، همه مسلمانان اعم از مؤمنان و منافقان، یکسان از شریعت بهره می‌گیرند. اما در مورد دوم، فقط مؤمنان از آن برخوردار هستند. برای مؤمنان، سلاحی بهتر و پناهگاهی مطمئن‌تر از عمل به شریعت الاهی وجود ندارد. از این‌رو باید همواره ملازم شریعت مطهر بود (همان: ۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۲۱).

احکام خمسّه یعنی وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه، حدهای الاهی شمرده می‌شوند و باید تمام اقدام‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های انسان در پوششی از اینها صورت پذیرد. خروج از این چارچوب، در عرصه اندیشه و اعتقاد، باعث کفر و در حوزه عمل، معصیت است (همان: ۴،

۱۸۶). خداوند شرایع را جز برای مصلحت و منفعت مردمان تشریح نکرده است. بهره‌برداری عامه مردم از شریعت، منافع دنیوی، حفظ انساب و اموال و امنیت جانی است؛ اما بهره مؤمنان - افزون بر آنها - امور اخروی، کشف و اطلاع از حقیقت‌های معنوی است. برای مؤمن، سلاحی بهتر و پناهگاهی مطمئن‌تر از عمل به شریعت الاهی وجود ندارد. باید همواره ملازم شرع مطهر نبوی الاهی بود (همان: ۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷ و ۴۲۱). کسی که شریعت را به یک سونهد، به مقامی دست نمی‌یابد هرچند که ادعاهایش گوش فلک را کر کند.

ما نال من جعل الشریعة جانباً شیئاً و لو بلغ السماء مناره

اما از علوم شریعت به قدر حاجت باید بر گرفت و به آنچه طلب آن بر انسان فریضه است، باید بسنده کرد (محمود الغراب، ۱۴۲۰: ۳۸-۳۷).

احکام خدا - که حدهای وی شمرده می‌شوند - عبارتند از: وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه. تمام حرکات و سکانات در پوشش یکی از آنها صورت می‌پذیرد. تعدی از این حدها در عرصه عمل، معصیت و در عرصه باور، کفر شمرده می‌شود. هر کس احکام خدا را دگرگون سازد، به کفر و خسران دچار می‌شود (ابن عربی، ۱۴۰۵: ۴، ۱۸۶).

این نکته گفتنی است که سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چارچوب شریعت، از جنبه نبوت تشریحی و رسالتش سرچشمه می‌گیرد، و سخنان خارج از قلمرو تشریح، از جنبه نبوت تعریفی و ولایتش. چنانکه می‌دانیم، ولایت، باطن و گوهر نبوت است. ولایت، علم و عرفان نبیّ مشرّع و رسول، نسبت به نبوت و رسالتش جنبه مرجعیت دارد و قابل افزایش است. بنابراین، خداوند منان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه (۲۰)، ۱۱۴).

شریعت عبارت است از تکلیف به اعمال ویژه یا نهی از افعال ویژه. و محل آن دنیا است که پایان می‌پذیرد؛ در صورتی که ولایت پایان نمی‌پذیرد و محدود به دار دنیا نیست و اسم ولی برای خدای متعالی باقی است (عفی‌فی، ۱۳۷۰: ۱، ۱۵۶ و ۱۶۳-۱۶۲).

انسان‌های کاملی هستند که خداوند کلام خود را پیوسته در دل‌های آنان القا می‌کند.

دوم: نوع دوم اجتهاد، اجتهاد ارباب نظر است که بر عقل و استدلال تکیه می‌کنند، نه بر ذوق و کشف. اگر اجتهاد اینان با آنچه در شرع آمده است، تطابق داشته باشد، به محض تصادف است و اگر خطا کنند، راهی برای آنان و غیر آنان که بر عقل تکیه می‌کنند، برای شناخت خطا

وجود ندارد و فقط ولی خدا که اصول و قوانین شرع برایش با الهام و ذوق منکشف می‌شود، خطا را می‌شناسد (همان: ۲، ۲۲۴-۲۲۶).

«الشريعة نهر، و الحقيقة بحر، فالفهاء حول النهر يطوفون، و الحكماء في البحر على الدرّ يغوضون، و العارفون على سفن النجاة يسبرون».

«شریعت، به منزله نهری است و حقیقت به منزله دریایی و فقیهان بر گرد نهر می‌گردند و حکیمان در دریا برای به دست آوردن درّ غواصی می‌کنند و عارفان بر کشتی‌های نجات سیر می‌کنند» (آملی، ۱۳۶۸: ۳۵۹-۳۵۸).

سیدحیدر آملی، شیعیان اهل شریعت را مؤمن، و شیعیان اهل طریقت و حقیقت را مؤمن ممتحن می‌نامد. دسته نخست، نظر به ظاهر دارند، و دسته دوم به باطن، تکیه دارند (همان: ۳۶-۴۷).

همان‌گونه که انکار شریعت جایز نیست، انکار طریقت و حقیقت نیز که مراتب عالی‌تر است، جایز نیست (همان: ۳۵۲-۳۵۰).

نقش فقیهان و مجتهدان

به نظر ابن عربی پس از انقطاع نبوت تشریحی، نبوت تعریفی یعنی ولایت که عاری از تشریح است، باقی است. اما تشریح به‌گونه‌ای دیگر در امت محمدی صلی الله علیه و آله و در قالب اجتهاد باقی مانده است و مجتهدان در تشریح و استنباط احکام شرعی از ادله، وارثان پیامبران هستند. این وراثت، جز در حوزه احکامی که از راه اجتهاد به دست می‌آید و تشریح می‌شود، تحقق نمی‌یابد. البته این تشریح به معنای مصطلح نیست و نباید مایه استیحا ش شود (عقیفی، ۱۳۷۰: ۱، ۱۵۶). به عبارت دیگر، پس از شریعت محمدی صلی الله علیه و آله، شریعتی از جانب خدا نازل نمی‌شود؛ مگر مقرراتی که عالمان امتش در چارچوب شریعت، از کتاب و سنت استنباط می‌کنند. در آنجا حقیقتی که با شریعت مخالفت کند، وجود ندارد؛ زیرا شریعت از جمله حقیقت‌ها است و حقیقتی است که شریعت نامیده می‌شود. شریعت، همان حقیقت است (محمود الغراب، ۱۴۲۰: ۳۷-۳۸).

مقرراتی که عالمان امت در چارچوب شریعت، از کتاب و سنت استنباط می‌کنند، گونه‌ای از استمرار و تجدید حیات همان شریعت است. آن‌دسته از عالمان امت که به علم‌های گوناگون

مورد نیاز درباره اجتهاد مجهز هستند و با به‌کار گرفتن همه توان و با دقت علمی فراوان به استکشاف و استنباط احکام شرعی از ادله می‌پردازند، مجتهد نامیده می‌شوند. مجتهد یا به کشف حکم واقعی الهی از ادله شرعی دست می‌یابد که در این صورت، مجتهد مصیب نامیده می‌شود یا دست نمی‌یابد که مجتهد مخطی نامیده می‌شود. مجتهد مصیب، که با اجتهاد خود به حکم الهی دست یابد، دو اجر دارد: یک اجر به علت اجتهاد و کوششی که کرده است و اجر دیگر، به علت آنکه در اجتهاد خود مصیب بوده و حکم واقعی الهی را استنباط کرده است و مجتهد مخطی، که اجتهادش به واقعیت اصابت نکند و حکم خدا را به دست نیاورد، بیش از یک اجر ندارد و آن اجر اجتهاد و کوشش وی در راه دست‌یابی به حکم خدا است (عقیقی، ۱۳۷۰: ۱، ۱۵۶). کسی که با اجتهاد خود حکم خدا را که اصل آن از رسول خدا ﷺ منقول است، دریافت می‌کند نیز جانشین پیامبر ﷺ شمرده می‌شوند. پیامبران، جانشینان خدای سبحان در زمین هستند، اما خلافت و جانشینی کسانی که در دوره پس از ختم رسالت قرار دارند، خلافت و جانشینی از پیامبران است؛ زیرا اینان جز به آنچه رسول خدا ﷺ تشریح کرده است، حکم نمی‌کنند و از آن چارچوب خارج نمی‌شوند.

در میان اولیای الهی، کسانی هم هستند که حکم خدا را به‌طور مستقیم از خدای سبحان و از همان سرچشمه‌ای که رسول خدا ﷺ حکم را دریافت می‌کرد، دریافت می‌کنند؛ هر چند به ظاهر تابع رسول خدا شمرده می‌شوند؛ چون با آن بزرگوار، در حکم مخالفتی ندارند (همان: ۱۶۳-۱۶۲). ابن عربی به حضرت عیسیٰ ﷺ مثال می‌زند و این از نظریه وی درباره ختم ولایت سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا به نظرش - چنانکه از سخنانش بر می‌آید - حضرت عیسیٰ ﷺ خاتم ولایت مطلقه است، اما به نظر ما حضرت مهدی موعود(عج) این منصب عظیم الهی را دارد. ابن عربی در فصل شانزدهم و هفدهم فتوحات مکیه، صورت جدیدی از اجتهاد عرضه می‌کند که به کلی با آنچه فقیهان مسلمان از آن می‌فهمند، متفاوت است. مجتهد در نظر وی مسلمانی نیست که در دین، تفقه کرده و در استنباط احکام غیرمنصوص، عقل خود را به کار گرفته است؛ بلکه مجتهد، خلیفه رسول، یا امام و پیشوایی است که علم به شریعت را از همان منبعی دریافت کرده است که رسول خدا ﷺ علم خود را از آن دریافت کرده است. مجتهد به این معنا وارث رسول خدا ﷺ است، بلکه در رسالتش به صورتی مشارکت دارد و می‌تواند قانون‌هایی را که مجتهدان به آن دست یافته‌اند، تغییر دهد؛ چنانکه حضرت عیسیٰ ﷺ از آسمان

فروود خواهد آمد و در زمین به آیین پیامبر اسلام ﷺ حکم خواهد کرد و اسلام را به سیرت نخست آن باز خواهد گرداند و برخی از احکامی را که فقیهان مسلمان با اجتهاد به دست آورده‌اند، نقض خواهد کرد؛ به‌ویژه در موردهایی که اختلاف درباره نص خاصی از نصوص دین بوده است. بنابراین، به نظر ابن عربی، اجتهاد بر دو نوع است که یکی از آن دو عبارت است از:

اجتهاد اولیا؛ که حکم آنان مطابق شریعت رسول اکرم ﷺ است و همان مرتبه روحانی را دارند که پیامبران از آن برخوردار هستند. علم آنان به شریعت محمدی ﷺ، از همان منبعی دریافت شده است که پیامبر اکرم ﷺ از آن بهره می‌گرفته است. آنان این علم را مستقیم از خدای متعالی می‌گیرند و آن را برای مردم بازگو می‌کنند و در حقیقت، زبان حق در میان خلق هستند (همان: ۲، ۲۲۶ - ۲۲۴).

علامه سیدحیدر آملی (۷۸۲-۷۲۰ق)، عارف بلندآوازه شیعی، کار فقیهان را به کار حضرت موسی ﷺ و کار حکیمان اسلامی را به کار حضرت عیسی ﷺ و کار عارفان را کار پیامبر خاتم ﷺ تشبیه می‌کند. رسالت حضرت موسی ﷺ به مصالح معاش انسان‌ها و جنبه جسمانی آنان، معطوف بود. از این‌رو، آموزه‌های تورات، بیشتر درباره امور معاش است و رسالت حضرت عیسی ﷺ تکمیل نفوس آدمیان بود. از این‌رو، انجیل آکنده از امور مربوط به معاد است. اما رسالت رسول اکرم ﷺ، رسالتی جامع و فراگیر درباره امور معاش و معاد بود. از این‌رو، قرآن کریم، کتاب جامعی است که متضمن مصالح انسان در دو جهان است. مؤید این تشبیه، سخنی است که به امیر مؤمنان ﷺ منسوب است:

«الشريعة نهر، والحقیقة بحر، فالفقهاء حول النهر بطوفون، والحکماء فی البحر علی الدرّ یغوصون، و العارفون علی سفن النجاة یسیرون» (آملی، ۱۳۶۸: ۳۵۸-۳۵۹).

در این روایت، شریعت به نهر، و حقیقت به بحر تشبیه شده است. فقیهان به حراست از شریعه شریعت می‌پردازند و حکیمان در دریای حقیقت هستی غوطه‌ور هستند و گوهر، نصیب می‌برند، و عارفان در کشتی‌های نجات نشسته‌اند و دریا را در می‌نوردند.

با آنکه سیدحیدر در ترسیم فقیهان و تعیین قلمرو کار آنان، از تشبیهات پیشین مدد می‌گیرد، در عین حال، فقه را دارای قلمروی گسترده و فروع فراوان می‌داند که احاطه به تمام آنها به‌گونه‌ای تحقیقی، ناممکن به نظر می‌رسد. وی در فقه، دو عنصر را دخیل می‌داند: یکی زمان،

و دیگری، اشخاص. فقه بر حسب زمان و اشخاص مترتب است و هر زمانی ویژگی و هر شخصی، استعدادی خاص دارد. باب استنباط، بسیار گسترده است و می‌توان هزار فرع را بر یک اصل، مترتب ساخت.

به نظر وی اختلاف فقیهان از همین مسئله سرچشمه می‌گیرد و این اختلاف تا ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان (عج) ادامه خواهد داشت و فقط وی این اختلاف را از میان بر می‌دارد و اجتهاد و استنباط مبتنی بر شیوه بهره‌گیری از رأی و قیاس پایان می‌پذیرد (همان: ۵۳۱).

نتیجه‌گیری

محققان از اهل عرفان، بر تفکیک ناپذیری شریعت، طریقت و حقیقت، تأکید می‌ورزند و سقوط شریعت را در هیچ حال نمی‌پذیرند؛ بلکه باور دارند که حقیقت، عین شریعت است. شریعت، مرکب از روح و جسم است. فقه یا علم احکام، به منزله جسم آن و حقیقت به منزله روح آن است. در آنجا بیش از یک چیز وجود ندارد و آن، شریعت است. شریعت و حقیقت در یک موطن، گرد آمده‌اند. حقیقت، نتیجه طریقت و طریقت، نتیجه شریعت است. وقتی انسان به شریعت به دور از هر پیرایه‌ای عمل کند و آنچه را به ورع و تقوا نزدیک تر است انجام دهد و به رخصت‌ها ننگرد، طریقت از گریبان جانش سر بر می‌آورد و چون طریقت را منقح و پاک سازد، اسرار حقیقت سر می‌زند.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵ق، عوالی اللآلی، قم: انتشارات سید الشهداء علیه‌السلام.
۲. ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۴۰۵: الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار المالکیة و الملکیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. آملی، حیدر بن علی، ۱۳۶۸ش، جامع الأسرار و منبع الأنوار (به انضمام رساله نقد النقود فی معرفة الوجود)، با تصحیحات و دو مقدمه هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، ترجمه سیدجواد طباطبایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. امیری، یاور، ۱۳۸۰ش، چهل نامه عرفانی، قم: تشیع.
۵. عفیفی، ابوالعلاء، ۱۳۷۰ش، فصوص الحکم ابن عربی، با تعلیقات ابوالعلاء عفیفی، تهران: انتشارات الزهراء علیه‌السلام، دوم.

۶. عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد، ۱۳۷۰ش، تمهیدات، با مقدمه، تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، تهران: منوچهری.
۷. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۷۴ش، رساله قشیری، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۷۹ش، لطائف الاعلام فی اشاره اهل الالهام، با تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
۹. مجلسی، محمدتقی، ۱۴۰۴ق، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۱۰. محدث‌نوری، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البتین.
۱۱. محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۷۵ش، میزان‌الحکمة، قم: دارالحدیث.
۱۲. محمود الغراب، محمود، ۱۴۲۰ق، الفقه عند الشیخ الأكبر، بی‌جا: مطبعة نصر، چاپ سوم.
۱۳. مستملی‌بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، ۱۳۶۳ش، شرح التعرّف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: شرکت انتشارات اساطیر.
۱۴. نجم‌رازی، عبدالله محمد، ۱۳۷۹ش، مرصاد العباد، به اهتمام محمدمبین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. نسفی، عزیزالدین بن محمد، ۱۳۷۹ش، الانسان الكامل [مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل]، با پیش‌گفتار هانری کربن و تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: انتشارات طهوری.
۱۶. نقش‌بندی خالدی، شیخ ضیاء‌الدین احمد، بی‌تا، جامع الاصول فی الاولیاء، تحقیق احمد فرید‌المزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۷. هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۷۶ش، کشف المحجوب، تصحیح و ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.